



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی  
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

# دانشنامه ایران

جلد دوم

ادویه، راهها - اسپالانتسانی

زیر نظر

کاظم موسوی بجنوردی

تهران ۱۳۸۶



و با این بیت به پایان می‌رسد:  
خود عشق به روی خویش باز

ما را و تو را بهانه سازد  
این منظومه نیز مانند ۶ منظومه دیگر سبعة سیاره، با دیباچه طغرای شهدی همراه است (منزوی، خطی مشترک، ۱۵۵/۵-۱۵۶). آذر و سمندر تاکنون به چاپ نرسیده، ولی نسخه‌های خطی آن جزو کلیات زلالی و یا در سبعة او در کتابخانه‌های جهان موجود است (آقابزرگ، ۴۰۴/۲)؛ اته، I/817؛ شورا، ۴۵۸/۳؛ مرکزی، ۷۷/۶-۷۸؛ بلوشه، III/375.

مآخذ: آقابزرگ، الذریعة؛ شورا، خطی؛ صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۴؛ مرکزی، خطی؛ منزوی، خطی؛ همو، خطی مشترک؛ نیز: Blochet, E., *Catalogue des manuscrits Persans*, Paris, 1926; Ethé, H., *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, Oxford, 1903. بخش ادبیات

**آذری** [āzari]. زبان پیشین مردم آذربایجان که شاخه‌ای از زبانهای ایرانی غربی است. مردم آذربایجان پیش از رواج ترکی به این زبان سخن می‌گفته‌اند. این زبان که از گویشهای مهم ایرانی بود و به مناسبت نام آذربایجان آذری خوانده می‌شد، با زبان ری، همدان و اصفهان از یک دست بود.

آذری تا سده ۷ و ۸ ق زبان غالب آذربایجان بود (دانشنامه، ۶۲/۱) و «آذریه» نامیده می‌شد (یاقوت، ۱۲۸/۱؛ اعتمادالسلطنه، ۳۰-۲۹). این زبان با عنوانهای «فهلوی»، «پهلوی» و «راجی» هم در متون آمده، چنان‌که در نزهة القلوب، زبان مردم زنجان «پهلوی راست» (نک: حمدالله، ۶۲) و زبان مردم مراغه «پهلوی معرب» معرفی شده است (همو، ۸۷). یارشاطر معتقد است که زبان آذری جز دنباله زبان مادی نمی‌توانسته باشد، چراکه آذربایجان و جبال، مسکن قوم ماد بوده است و هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که پیش از غلبه ترکی زبان دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد (نک: دانشنامه، ۶۳/۱؛ ایرانیکا، III/242).

در *صورة الارض* (نک: ابن حوقل، ۹۴) شمار زبانهای مردم کوههای ارمنیه که به کوههای اهر و ورزقان آذربایجان می‌پیوندند، سیصد و اندی اعلام شده «که هر قریه‌ای به یک زبان خاص، جز زبان فارسی و آذری سخن می‌گفتند».

کهن‌ترین کتابی که به تصریح از آذری نام می‌برد، فتوح البلدان بلاذری (۲۵۵ق) است که در آن از «کلام اهل آذربایجان» نام برده شده است (نک: بلاذری، ۴۳۳). ابن حوقل نیز در *صورة الارض* زبان مردم آذربایجان را فارسی می‌داند که به اعتقاد یارشاطر، این مسئله گواه روشنی بر ایرانی بودن زبان مردم آذربایجان در سده ۴ق است (دانشنامه، ۶۲/۱). مقدسی مؤلف دیگری است که در سده ۴ق/۱۰م از زبان مردم آذربایجان

چندماهی پادشاهی کرد. در منابع بیزانسی آمده است که هرمز دوم از زن اول خود ۳ پسر داشت که دو تن از آنان هرمز و آذر نرسه نام داشته‌اند، و نام پسر سوم ذکر نشده است (نک: یوستی، ۳؛ نولدکه، ۱۲۷، حاشیه ۲۷). آذر نرسه در ۳۰۹م به سلطنت رسید، اما به سبب روش ستمگرانه‌ای که در پیش گرفته بود، کشته شد. برخلاف منابع یاد شده، طبری آورده است که هرمز دوم در هنگام مرگ فرزندی نداشت و شاپور دوم که در رحم مادر بود، به شاهی انتخاب گردید (۵۴-۵۵)؛ نیز نک: کریستن‌سن، ۲۵۹-۲۶۰).

مآخذ: طبری، تاریخ؛ کریستن‌سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۲؛ نولدکه، تئودر، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زیراب، تهران، ۱۳۵۸؛ نیز: Justi, F., *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim, 1963. احمد تفضلی

**آذروخش** [āzarvaxš]. یا آثروخش، عنوان سومین موبد زردشتی از ۸ موبد برگذارکننده آیینهای نیایش در آتشکده و مسئول پرستاری از آتش مقدس در روزگار گذشته. آذروخش به هنگام انجام مراسم در سمت راست و در مقابل آتش می‌ایستاد. در *اوستا* (44, 112, 349؛ نیز نک: پورداد، ۱۶۱) به نامهای این ۸ موبد اشاره شده است. *زند اوستا* (ص 332) و *منتهای پهلوی گزیده‌های زادسپرم* (ص ۶۴)، *شایست ناشایست* (ص ۱۸۰-۱۸۱) و *دینکرد* (ص 261-262) نیز اشاره‌هایی به این موبد و نقش او کرده‌اند. آذروخش موقع خواندن دعا در مراسم نیایش با زوت (سرآمد موبدان) همراهی می‌کرد (کریستن‌سن، 163). امروز این عنوان، با ساده‌تر شدن آیینهای زردشتیان از میان رفته است و زوت در مقام موبد سرپرست نیایش، و راسپی، جانشین ۷ موبد دیگر مراسم نیایش را به جای می‌آورند (پورداد، ۱۶۱، حاشیه ۱).

مآخذ: پورداد، ابراهیم، تفسیر بر خرده اوستا، بمبئی، انجمن زردشتیان ایرانی؛ *شایست ناشایست*، ترجمه کتابون مزدپور، تهران، ۱۳۶۹؛ *گزیده‌های زادسپرم*، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران، ۱۳۶۶؛ نیز: Avesta, tr. F. Wolff, Strassburg, 1910; Christensen, A., *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen, 1944; *Dinkard*, tr. E. W. West, The Sacred Books of the East, Oxford, 1892, vol. XXXVII; *The Zand-Avesta*, Vištasp Yašt, tr. J. Darmesteter, The Sacred Books of the East, Oxford, 1883, vol. XXIII. پرویز رحبی

**آذرو سَمَنْدَر** [āzar-o(va) samandar]. یکی از مثنویهای سبعة سیاره یا هفت گنج محمد حسن زلالی خوانساری، شاعر معاصر شاه‌عباس اول. آذر و سمندر منظومه‌ای است عرفانی در بحر هزج مسدّس اخرب مقبوض (به وزن لیلی و مجنون نظامی) (آقابزرگ، ۱۰۶/۱۹؛ صفا، ۹۶۵-۹۷۶) که آغاز آن چنین است:  
نامش عشق است و حسن دفتر  
آتش ساقی است کوسمند



دست است که در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (ص ۷۲۷) نقل شده است. سند دیگر جمله‌ای از شیخ صالح ادریس صانع ابهری است که در کتاب *التدوین فی اخبار قزوین* عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی آمده است (۴۴۰/۳).

آگاهی ما از آذری اردبیل از طریق اشعار شیخ صفی‌الدین اردبیلی، یعقوب اردبیلی و کشفی نمینی است. به اعتقاد یارشاطر آذری اردبیل‌گوش معتبر آذری بوده است (نک: *دانشنامه*، ۶۵/۱). در کتاب *سلسله‌النسب صفویه* از شیخ حسین، پسر شیخ ابدال پیرزاده‌زاهدی که به شاه‌سلیمان صفوی اهدا شده است، ۱۱ دوبیتی فهلوی وجود دارد که به شیخ صفی‌الدین اردبیلی نسبت داده شده‌اند (صادقی، «فهلویات...»، ۲).

متنی دیگر که می‌توان نمونه‌های آذری را در آن دید، کتاب *جامع‌الاحیان* اثر عبدالقادر مراغی (د ۸۳۸ق) است. در این کتاب، در مجلس سی و سوم که «فی العربیات و التركیات و الفهلویات و سایر الالسنه» نام دارد، ۳۲ بیت شعر به گویشهای محلی ایران نقل شده است که از آنها ۸ بیت از خواجه محمد گنججانی (به زبان تبریزی)، و ۷ بیت از شاعری ناشناس به زبان تبریزی است (نک: همو، «اشعار محلی...»، ۵۴).

محمد مغربی تبریزی (د ۸۰۹ق) نیز در کنار غزلیات خود، یک غزل و ۱۴ دوبیتی به آذری دارد (شمیسا، ۲۷۲-۲۷۳). در *مجمع‌الامثال* هبله رودی که در ۱۰۴۹ق/۱۶۳۹م نوشته شده (ص ۲۳۰، ۲۳۴)، دو جمله تبریزی آمده است: یکی گفت‌وگویی است میان یک قاضی و مردی تبریزی و دیگری سخنانی است از زبان یک تبریزی که می‌خواستند او را به دار کشند. در *نزهةالقلوب* (نک: حمدالله، ۸۵) نیز این جمله آذری آمده است: «انگور خلوقی بچه در سبد اندرین»، یعنی «انگور خلوقی است در سبد دریده»، یعنی زیبایی است که لباس زشت یا نامناسب دارد (برای فهرست کامل این بازمانده‌ها، نک: *ایرانیکا*، III/240).

بجز اینها، شماری از مفردات آذری هم به‌طور پراکنده موجود است که کهن‌ترین آنها احتمالاً کلمه «کلول»، به معنی خُلر است که در *الابنية عن حقائق الادوية* ابومنصور موفق هروی (نیمه اول سده ۵ق/۱۱م) آمده است (نک: دبا، همانجا). پس از آن، در واژه‌نامه‌ها و کتابهای ادویه مفرد می‌توان واژه‌های آذری را مشاهده کرد.

به گفته صادق کیا کلمه آذری «تیه»، به معنی مردمک چشم آمده است (ص ۳). به گفته همو در *تحفةالاحباب* این واژه‌ها به آذری نسبت داده شده‌اند: «جراغله» (شب تاب)، «دوال پشت» (چوب‌دست شبانان و مسافران)، «رزه» (آهنی که بر درها زنند)، «زوال» (انگشت)، «زیوال» (شب‌نم)، «سودان» (مرغکی کوچک و سیاه، سارنج و سانتج)، «سور» (گلنگ، کور)، «شم و شم»

سخن گفته، و ایرانی بودن آن را تصدیق کرده است. او می‌گوید که زبان [آذربایجانیان] زیبا نیست، ولی فارسی آنها مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است... و در جای دیگر می‌گوید: زبان آذربایجان بعضی دری است و بعضی منغلق (یعنی پیچیده)، که ظاهراً غرضش تمییز میان زبان عام رسمی (فارسی دری) و گویشهای محلی است (نک: همانجا).

ظهور زبان ترکی در آذربایجان در زمان سلاجقه در نتیجه مهاجرت طوایف ترک از ماوراءالنهر به آذربایجان شروع شده است و سپس در عهد حکومت مغول که قشون ایشان عمدتاً ترک بوده‌اند، شیوع ترکی در آذربایجان رفته رفته قوت گرفته، تا در عهد تیموریان و قراقویونلو و آق قویونلو، یعنی در دوره فترت میان مغول و صفویه، به نهایت درجه انتشار و شیوع خود رسیده است (نک: قزوینی، *مقالات... ۴۳۰-۴۳۳*). به‌طور کلی می‌توان گفت که پس از یورشهای امیر تیمور به ایران و نفوذ و تسلط سلسله‌های قراقویونلو و آق قویونلو در آذربایجان، آذری بزرگ‌ترین آسیبها را دید و در برابر زبان ترکی به مرور عقب‌نشینی کرد و تنها در شماری از روستاهای دوردست و در پناه کوهپایه‌ها باقی ماند. به‌ویژه در دوره صفویه به سبب چیرگی و انبوهی تیره‌های ترک شیعه که هواخواه خاندان صفوی بودند، آذری در مراکز عمده آذربایجان متروک شد (دبا، ۲۶۱/۱؛ *دانشنامه*، ۶۳/۱). در *مرآةالبلدان* تصریح شده است که سفیر هولشتاین در دربار شاه عباس اول صفوی زبان مردم اردبیل را ترکی دانسته است (اعتمادالسلطنه، ۴۱-۴۲). با این همه، به گفته ذکاء (نک: ص ۳۳۳) پراچ‌ترین اثری که از آذری و گویش مردم تبریز به دست آمده، رساله‌ای است از روحی انارجانی، معاصر سلطان محمد خدابنده که نشان می‌دهد مردم تبریز تا ۱۰۰۰ هجری قمری هنوز به آذری سخن می‌گفته‌اند.

آثار باقی‌مانده از آذری: از میان گویشهای مختلف آذری، اطلاعاتی که از زبان مردم تبریز باقی مانده، بیشتر از دیگر لهجه‌هاست. نخست ملمعی از همام تبریزی (سده ۷ق) و دیگر فهلویات مغربی تبریزی (۸ و ۹ق) است. یک دوبیتی نیز از مامعصمت ایشپشتی در کتاب *روضات الجنان و جنات الجنان* حافظ حسین کربلایی آمده است (همانجا). در پایان رساله روحی انارجانی درباره «اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان اجلاف تبریز» فصلی آمده که به آذری جدیدتری است، هرچند که به گفته یارشاطر، این متن به فارسی عامیانه است و حاکی از شیوع فارسی در تبریز است (*دانشنامه*، ۶۴/۱). علاوه بر این، دو قصیده از گوینده‌ای ناشناس متعلق به ۷۳۰ق در دست است که در کتابخانه ایاصوفیه استانبول نگهداری می‌شود و به نظر می‌رسد که متعلق به حدود تبریز و مرند باشد (همان، ۶۳/۱). از آذری ابهر ۴ بیت از شاعری به نام جولاهه ابهری در



آذربایجان است.

گوش فعلی آذری: آذری را امروز باید گویشی مرده دانست، ولی بازمانده‌های آن را می‌توان در برخی از روستاهای آذربایجان شنید. گویشهای «تاتی» امروز که در مناطقی از آذربایجان تکلم می‌شوند، از این بازمانده‌ها هستند. این مناطق از شمال به جنوب شامل: ۱. کرینگان از دهات دیزمار خاوری از بخش وُزرقان شهرستان اهر؛ ۲. کلاسور و خوینه‌رود از دهات بخش کلیر شهرستان اهر؛ ۳. گلین قیه از دهات هَرزَند از بخش زنوز شهرستان مرند؛ ۴. غنبران از بخش نمین شهرستان اردبیل؛ ۵. بیشتر دهات بخش شاه‌رود خلخال؛ ۶. شماری از روستاهای طارم علیا؛ ۷. روستاهای اطراف رامند در جنوب و جنوب غربی قزوین؛ ۸. تالش، از الله بخش محله و شاندرمن در جنوب تا تالش جمهوری آذربایجان (دانشنامه، ۶۴/۱) که از دسته گویشهای «تاتی جنوبی» به‌شمار می‌روند (یارشاطر، ۱۷).

ویژگی‌های آوایی و صرفی آذری: از آنجا که اردبیل چه پیش از اسلام و چه پس از آن، مرکز آذربایجان بوده است (دانشنامه، همانجا)، می‌توان چنین پنداشت که زبان و دوبیتیهای شیخ صفی‌نمودار یکی از گویشهای مهم آذری است و ویژگیهای آوایی و صرفی - نحوی آنها می‌تواند تصویری کلی از ویژگیهای دستوری آذری به ما بدهد؛ از آن جمله: تبدیل d پس از مصوت (در مراحل قدیم‌تر: t میان دو مصوت) به ɣ مانند: «دَلَر» (= دلت)، «شَرَم» (= شدم، رفتم)، «آمریم» (= آمدم)، «بری» (= بود) و جز آنها. قاعده دیگر واکدار شدن «ج» قدیم ایرانی و تبدیل آن به «ج» است؛ مانند «ریجی» (= می‌ریزد) و «نواجی» (= نمی‌گویی). دیگر به کار بردن «ه» به جای «خ» مانند «هرده» (= خورده). از ویژگیهای صرفی این زبان وجود ۴ دسته ضمیر شخصی در حالت‌های فاعلی، مفعولی، ملکی و متصل است (همان، ۶۷-۶۶/۱). دیگر کاربرد «ش» به جای شناسه دوم شخص مفرد مضارع التزامی، مانند «مواجش» (= نگویی) و کاربرد «ی» برای شناسه سوم شخص مفرد مضارع اخباری مانند «ریجی» (= می‌ریزد) است. از دیگر خصوصیات صرفی فعل، ساختن مضارع یا یک نوع مضارع از صفت مفعولی قدیم است که عموماً بن ماضی گفته می‌شود، مانند «بکشتیم» (= می‌کشم)، «بهشتیم» (= می‌هلم)، «ندشتیم» (= نمی‌آزارم). دیگر قلب مضاف و مضاف‌الیه است، مانند «اویانی بنده» (= بنده خدا) و جز آنها (همانجا).

(پای‌افزاری از جرم)، «کام» (خطوه، قدم)، «نگ» (کام دهان)، «کلاه دیوان» (سماروق، نوعی قارچ)، «کلول» (دانه‌ای است از نخود کوچک‌تر)، «مشکین پر» (خفاش) (نک: ص ۴۷-۴۹). در صحاح الفرس این واژه‌های آذری آمده‌اند: «بیلقان» (نوعی شیرینی)، «پچیج» (سخن پنهان)، «پور» (آنکه آتش از سنگ و آهن در او زنند)، «جَارُخ» (پای‌افزار مسافران)، «سکنه» (چوبکی که درودگران در میان جویهای بزرگ نهند)، «کیخ» (صورتی زشت باشد که طفلان را بدان ترسانند)، «کردو» (موضعی که حبوب در آن کشته باشند)، «کندو» (ظرفی مانند خم که غله در آن می‌ریزند، کندلوله)، «کنگر» (جغد)، (نک: همو، ۵۹-۶۰). در فرهنگ جهانگیری نیز واژه «سوران» (مرغ سیاه‌رنگ) آمده است (همو، ۶۹). از گویش تبریز واژه زیر در این فرهنگ است: «سکیل» (دانه‌های سخت که بر اعضای آدمی برآید و درد نکند) (همو، ۷۰). در کهنه‌ترین دست‌نویس لغت فرس این واژه‌ها را می‌توان دید: «برز» (بلند)، «پور» (که در صحاح الفرس نیز موجود بود: پوده، که به آتش‌زنه بر او آتش زنند)، «رجه» (آروغ)، «رژد» (بسیار خواره)، «سهراب» (گلگونه باشد که زنان در روی مالند)، «شکم خواره، گلوبنده» (همان رژد)، «گریوه» (عقبه)، «گِلَه» (دانه اندرونی که از انگور بیرون افکنند)، «مارلوز» (جانوری مثل مار که چهار دست و پای دارد) (همان، ۸۵-۸۸). در لغت فرس (ویراسته عباس اقبال) نیز واژه‌های «جارق» (پای‌افزار)، «جراغینه» (شب تاب)، «شم» (پای‌افزار)، «کنگر» (کوچ، جغد)، «ملاص» (هرزه‌گو)، «نهره» یا «نیره» (وسیله‌ای که با آن دوغ را می‌زنند تا کره جدا شود) (همان، ۹۳-۹۴) دیده می‌شود. در مجمع‌الفرس، کلمه «سودان» (که در تحفة الاحباب و فرهنگ جهانگیری هم بود) تکرار شده است. چنین واژه‌هایی را هم در آن می‌توان دید: «شفت» (ناهموار، کج)، «کلاه دیوان» (سماروق، قس: تحفة الاحباب)، و «کندو» (ظرف گندم و نان، قس: صحاح الفرس)، (همو، ۱۰۳-۱۰۴). در این کتاب از کلمه «تبرزد» به عنوان «نوعی انگور در زبان تبریز» هم یاد شده است (همو، ۱۰۶). در فرهنگ حسینی وفایی نیز واژه‌های «جارق» و «کندو» آمده‌اند (همو، ۱۲۹) و «شفت» (کج) در گویش مردم تبریز نیز آمده است (همو، ۱۳۰). در اختیارات بدیعی علی بن حسین انصاری، معروف به حاج زین‌العطار (تألیف در ۷۷۰ ق/ ۱۳۶۹ م) نیز واژه‌هایی از زبان مردم تبریز آمده است: «سوارون» (بزرالخمخ)، «تخمکان» (بزرالخرفه)، «تخم بروشه» (بزر لسان‌الحمل)، «تخم شنگیار» (بزرالقتا)، «هندوانه» (بطیخ رقی)، «کله موش» (بهرامج) و غیره (نک: صادقی، لغات شیرازی...، ۳۵۴-۳۵۷).

بجز اینها، کتاب دستورالادویه که در ۸۰۳ ق به قلم فردی ناشناس تألیف شده است، حاوی واژه‌هایی از زبان کهن مردم

مآخذ: ابن حوقل، محمد، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵ ش؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن، مرآة البلدان، به کوشش عبدالحسین نوایی و هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۷ ش؛ بلاذری، احمد، فتوح البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۶۶ م؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۹ ش؛ همو، نزهة القلوب، به کوشش گ. لسترنج، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ دانشنامه؛ دها؛ ذکا، یحیی، حاشیه بر کاروند کسروی، تهران، ۱۳۵۶ ش؛ رافعی قزوینی،



۳. افزودن به بلندی ساختمانهای گنبددار: ملاحظات زیبایی‌شناسی موجب عنایت بیشتر به ارتفاع و طرح و آشکار ساختن گنبد شد. کوشش در جهت دستیابی به «عظمت و ابهت و یافتن راه حل تازه برای مسائل ساختمانی» در این دوره نمایان است. استفاده از گنبدهای دو پوشه، دست سازندگان این نوع بناها را در بلندتر ساختن آنها باز کرد، زیرا دیگر مشکلی در حفظ رابطه نسبی معین میان عرض و طول تالارها با ارتفاع آنها نداشتند؛ فقط کافی بود تا هر اندازه که می‌خواهند و امکانات موجود به آنان اجازه می‌دهد، به ارتفاع پوشه خارجی (فوقانی) گنبد بیفزایند. در این سبک نه تنها پوشش بیرونی گنبدها بلندتر از گنبدهای منفرد نخستین گردید، بلکه به بلندی استوانه گنبد نیز افزوده شد و بدین‌سان، گنبد کاملاً از دیوارهای پایین جدا و نمایان گشت. این شیوه کار، تکامل گنبدسازی را در این دوره نسبت به دوره سلجوقی که پایه گنبد در پس دیوارهای عظیم از چشمها پنهان می‌ماند، آشکارا نشان می‌دهد. روش ساختن نیم‌طاق ۸ گوش (گوشوار، فیل‌گوش) بر روی طاق مکعب و بنای گنبد بر روی آن همچنان به پیروی از دوره سلجوقی ادامه یافت، جز اینکه محل ۸ گوش هرچه بیشتر بالا برده شد و در برخی از بناهای این عهد در این زمینه تکاملی رخ نمود و آن تبدیل ۸ گوش به ۱۶ گوش است که در دوره‌های متأخرتر جای خود را به دایره می‌دهد.

۴. کوشش آگاهانه در ایجاد شباهت و تجانس میان طرح گنبدهای بیضی شکل نوک‌تیز و مقطع نوک‌تیز راهروها و قوسهای دیوارها در این سبک قابل تشخیص و ذکر است.

۵. عنایت به زیبایی و نیز تمایل به برجسته‌تر ساختن گنبد موجب پوشاندن گنبد با آجر یا سفال نیلی‌رنگ شد، هرچند این پدیده از سده ۲ ق/ ۸ م سابقه داشته است.

آرایشها: در تزیینات ساختمانی این دوره این ویژگیها نمایان است: مقرنس‌کاری که از خصوصیات معمولی معماری سلجوقی بود، در دوره ایلخانیان کامل‌تر و مفصل‌تر و متنوع‌تر شد. برخی از ویژگیهای مقرنس‌کاریهای این سبک در دوره سلجوقی دیده نمی‌شود: مقرنس‌کاری گچی معلق، رواج سفیدکاری تمام مقرنس، گرد آمدن همه مجموعه مقرنس در جاهای هرم شکل یا در مرکز و جلوگیری از پخش اثر تزیینی بر روی همه دستگاه مقرنس؛ این ویژگیها در دوره تیموری به کمال خود رسید. دیگر ویژگی برجسته تزیینات معماری در این سبک مهارت فوق‌العاده در گچ‌کاری و به کار بردن آن به انواع گوناگون است: گچ به عنوان کمک و ماده الحاقی به ساختمان، توپیهای ته آجری، روکشی مسطح، برجسته‌کاری بلند، تزیین گچی توپُر و توخالی، گچ‌کاری وصله‌ای و گچ‌کاری رنگی، تا آنجا که روکاری آجری در این دوره به تدریج منسوخ شد.

عبدالکریم، التدوین فی اخبار قزوین، ترجمه عزیزالله عطاردی، بیروت، ۱۹۸۷ م؛ شمیسا، سیروس، سیر ریاضی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ صادقی، علی‌اشرف، «اشعار محلی جامع‌الاحسان عبدالقادر مراغی»، مجله زبان‌شناسی، ۱۳۷۱ ش، س ۹، ش ۱؛ همو، «فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، مجله زبان‌شناسی، ۱۳۸۲ ش، س ۱۸، ش ۲؛ همو، «لغات شیرازی و سایر لغات گویشی در اختیارات بدیعی»، مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران، تهران، ۱۳۸۱ ش؛ قزوینی، محمد، مقالات، به کوشش ع. جریزه‌دار، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ همو، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ ش؛ کسروی، احمد، کاروند، به کوشش یحیی ذکا، تهران، ۱۳۵۲ ش؛ کیا، صادق، واژه‌های گویشی در هشت واژه‌نامه فارسی، تهران، ۱۳۵۷ ش؛ هله رودی، محمدعلی، مجمع الامثال، به کوشش صادق کیا، تهران، ۱۳۴۴ ش؛ یاقوت، معجم البلدان، بیروت، ۱۹۷۹ م؛ نیز: Iranica ; Yarshater, E., A Grammar of Southern Tati Dialects, Paris, 1969.

بهروز محمودی بختیاری

**آذری [āzari].** سبکی در معماری اسلامی ایران، منسوب به آذربایجان، مشهور به سبک مغول یا ایرانی - مغول و مقارن با دوره حکومت ایلخانیان بر ایران (۶۵۳-۷۳۶ ق/ ۱۲۵۵-۱۳۳۶ م).

این سبک با آمیزش و ترکیب و تلفیق معماری جنوب و سنتها و روشهایی که از روزگاران کهن بومی آذربایجان شده بود، پدید آمد و سپس در دوره ایلخانیان در دیگر مناطق ایران نیز رواج یافت. چنان‌که اکنون نیز آثار ساختمانی بازمانده متعلق به این سبک در نقاط مختلف ایران به چشم می‌خورد.

**ویژگیها:** معماری اسلامی ایران در طی یک دوره ۳۰۰ ساله (از سلجوقی تا ایلخانی) سیری منظم و تکاملی داشته است. معماری سلجوقی را می‌توان شکل ابتدایی سبک ایلخانی (آذری) دانست. ظرافت عناصر ساختمانی یکی از عمده‌ترین ویژگیهای معماری این دوره است: عناصر و جزئیات ساختمانی مشترک با دوره سلجوقی در این سبک ظریف‌تر و آراسته‌تر و کالبد ساختمانها سبک‌تر و نازک‌تر شد.

سبک شدن کالبد بناها امکان ساختن پنجره‌های بزرگ‌تر و ایجاد تجانس میان دیوارهای درونی و بیرونی را فراهم ساخت. نتیجه طبیعی استفاده روزافزون از پنجره‌های بزرگ، روشن شدن داخل ساختمانها بود و این ویژگی در بناهای ایلخانی (آذری) درست نقطه مقابل ساختمانهای تاریک دوره سلجوقی است.

دیگر ویژگی عمده این سبک تأکید بر ارتفاع بیشتر بناهاست. روشهایی که آگاهانه در ایجاد عمودیت بیشتر به کار گرفته شده است، گرچه همه نسبت به دوره پیش تازه نیست، ولی اگر با هم در نظر گرفته شود، با فنون دوره سلجوقی تفاوت دارد:

۱. افزودن ارتفاع اتاقها و تالارها نسبت به اندازه‌های افقی آنها.

۲. بلندتر و باریک‌تر ساختن ایوانها: از ویژگیهای این سبک ایوان بلند و باریک سردر است که یک جفت مناره نیز در دو طرف آن، بلندی را بیشتر جلوه می‌دهد.